

الفصل السادس

فصل ششم:

العدم غير منتج

عدم، نامؤد است

﴿أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾

﴿يا آفریده شدند از هیچ چیز یا ایشانند آفرینندگان﴾

الدليل الثاني على وجود إله مطلق: العدم غير منتج

دليل دوم بر وجود خداوندگار مطلق: عدم، نامؤد است

وله أشار الله في القرآن بقوله تعالى : ﴿أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ
الْخَالِقُونَ﴾ (الطور: ٣٥).

خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است: ﴿یا آفریده شدند از هیچ چیز یا ایشانند آفرینندگان﴾ (الطور: ۳۵).

و ملخص هذا الدليل:

چکیده این استدلال:

إِنَّ الكون ليس قديماً بل حادثاً؛ لأنه متغير، وكل حادث مسبق بالعدم فلا بد له من محدث لأن العدم المطلق لا شيء فيهِ فهو غير منتج، فيستحيل أن يأتي شيء من لا شيء مطلقاً أي بمعنى أن يأتي شيء من عدم مطلق، والكون أو الأكوان أو الوجود الحادث شيء فلا يمكن أن يكون قد أتى من عدم مطلق. إذن، فالوجود الحادث (الكون أو الأكوان) يثبت أنه أتى من وجود قديم غني عنه وعن غيره.

جهان، قدیم نیست، بلکه حادث است؛ زیرا در حال تغییر می‌باشد* و هر حادثی مسبق به عدم است و بطور قطع باید محدث و پدیدآورنده‌ای داشته باشد؛ زیرا در عدم مطلق موجودیتی نیست و در نتیجه مولد و صادرکننده چیزی نمی‌باشد. بطور قطع محال است از نیستی مطلق، چیزی پدیدار گردد یا به عبارتی دیگر از عدم مطلق، شیء پدیدار شود. جهان یا جهان‌ها یا وجود حادث، همگی شیء محسوب می‌شوند و در نتیجه نمی‌توانند از عدم مطلق پدید آمده باشند. بنابراین وجود حادث (جهان یا جهان‌ها) ثابت می‌کند که هستی از یک وجود قدیم که بی‌نیاز از آن یا از هر چیز دیگری است، بوجود آمده است.

(*)- در علوم عقلی ثابت اثبات می‌کنند آنچه متغیر و سیال باشد، لزوماً حادث است، نه قدیم، زیرا تغییر و شکل‌پذیری عبارت است از یافتن حالت و صورتی جدید که قبلاً فاقد آن بوده و صرفاً قوه و استعداد به‌دست آوردن آن را داشته است؛ پس موجود متغیر و سیال عبارت است از «شدن» و نه «بودن». ذات شیء سیال همواره در حال تغییر و حرکت و پیدا کردن صورت جدید است؛ پس آنچه را که در حال حاضر دارد، در سابق نداشته است

و این همان معنای حدوث است؛ یعنی همواره شیء و شیئیت جدیدی در آن حادث و پدیدار می‌شود که قبلاً وجود نداشته است. چنین موجودی قطعاً مسبوق به عدم است. (مترجم)

فَنَحْنُ إِنْ قَلْنَا: إِنْ مُحَدَّثُهُ قَدِيمٌ غَيْرٌ مُسْبِقٌ بِالْعَدَمِ أَثْبَتْنَا وَجُودَهُ سُبْحَانَهُ.

اگر بگوییم احداث‌کننده آن، قدیم و غیرمسبوق به عدم است، وجود خدای سبحان را ثابت کرده‌ایم.

وَإِنْ قَلْنَا: إِنَّهُ حَادِثٌ أَيْضاً، لَزِمَهُ مُحَدَّثٌ، وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْأَوَّلُ؛ لِأَنَّ مَعْنَاهُ أَنَّ الشَّيْءَ مَوْجُودٌ وَمَعْدُومٌ مَعاً، فَإِنْ كَانَ غَيْرَهُ تَسْلُسُلٌ، وَلَا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ السَّلْسَلَةُ غَيْرَ مَتْنَاهِيَّةٍ مِنْ كُلِّ حَيْثِيَّةٍ وَجْهَةً؛ لِأَنَّ الْعَالَمَ حَادِثٌ مَتْنَاهٍ وَلَهُ بَدَايَةٌ، وَلَمَّا كَانَتِ السَّلْسَلَةُ مَتْنَاهِيَّةً عَلَى الْأَقْلَ مِنْ جِهَةٍ كَوْنَهَا لَهَا بَدَايَةٌ فَلَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَى مُحَدَّثٍ قَدِيمٍ، وَبِهَذَا ثَبَتَ وَجُودَهُ سُبْحَانَهُ.

اگر بگوییم او نیز حادث است، الزاماً باید مُحَدَّثٌ و پدیدآورنده‌ای داشته باشد؛ که این مُحَدَّثٌ نمی‌تواند خود او باشد زیرا معنایش این خواهد شد که شیء موجود و معدوم، با هم و ملازم هم باشند (**). و اگر هم غیر از او باشد تسلسل پیش می‌آید. این تسلسل نمی‌تواند از هر جهت نامتناهی باشد؛ زیرا عالم حادث متناهی است و سرآغازی دارد و اگر این تسلسل متناهی باشد، حداقل از جهت وجودیش باید ابتدایی داشته باشد و لاجرم به یک مُحَدَّثٌ (پدیدآورنده) قدیم منتهی شود؛ پس وجود خدای سبحان ثابت می‌گردد.

(**) - یعنی اگر مُحَدَّثٌ و پدیدآورنده این شیء حادث، خود آن شیء باشد، به این معنا است که این شیء پیش از آنکه حادث شده باشد (یعنی قبل از بودنش) وجود داشته که خودش را احداث و ایجاد کرده است. این ادعا مصداق اجتماع نقیضین است؛ یعنی یک شیء در همان حالتی که وجود نداشته، وجود داشته است. اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است و محال بودن آن مسلم و بدیهی است، و حتی فیلسوفان می‌گویند که نخستین بدیهیات تصدیقی است؛ یعنی نمی‌شود یک امری هم‌زمان و در یک شرایط به یک امر و نقیض آن امر متّصف شود؛ مثل اینکه بگوییم: فلان شخص اکنون هم هست و هم نیست. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که شیء حادث،

خودش محدث و پدیدآورنده خودش باشد؛ چون در این صورت خودش پیش از وجودش (یعنی هنگامی که نبوده) وجود داشته و بوده است؛ و این مصداق اجتماع نقیضین و محال است. (مترجم)

ومرادنا:

منظور ما از:

بالحادث: هو المسبوق بالعدم (عدم وجوده)، أي أن له بداية.

حادث: مسبوق به عدم (عدم وجود آن) یعنی پیش از وجود داشتن، عدم بوداست و به عبارت دیگر موجودی که وجودش آغازی دارد.

وبالقديم: هو غير المسبوق بالعدم أي ليس له بداية، فالقدم هنا ليس قدماً زمانياً بل هو قدم حقيقي لا علاقة له ببعد الزمان وبوجوده من عدمه، ولا يمكن أن يكون القديم محلاً للحوادث لأنه سيكون قديماً وحادثاً معاً وهذا تناقض، فما كان محلاً للحوادث فهو حادث.

قديم: چیزی که مسبوق به عدم نیست؛ یعنی او را آغاز و ابتدایی نیست. منظور از قديم در اینجا قدمتِ زمانی نیست، بلکه مراد قدمتِ حقیقی است و این ربطی به بُعد زمان و بوجود آمدنِ آن از عدم ندارد. (***) قديم نمیتواند محل حوادث باشد؛ زیرا در این صورت قديم و حادث با هم خواهد بود و این تناقض است. چیزی که محل حوادث باشد حادث است.

(***)- در علم کلام و فلسفه حادث و قديم را تقسیم می‌کنند به حادث و قديم زمانی، و حادث و قديم ذاتی (حقیقی). منظور از قديم زمانی آن است که هیچ زمانی را نمیتوان ذکر کرد که آن چیز موجود نبوده باشد، بلکه هرچه در بعد زمان به گذشته برگردیم، این شیء وجود داشته است. حادث زمانی حادثی است که نمیتوان زمانی را اشاره کرد که این شیء در آن وجود نداشته است؛ مثلاً فرزندی که دیروز به دنیا آمده، حادث زمانی است؛

یعنی قبل از دیروز چنین فرزندی موجود نبود. قدیم زمانی مانند روح و عقل است که نمیتوان گفت: زمانی بوده که روح و عقل کلی وجود نداشته است، چون اساساً وجود این موجودات آسمانی فراتر و متقدم بر بعد زمان و مکان است؛ پس نمیتوان گفت زمانی بوده که روح و عقل نبوده است. برای همین روح و عقل کلی، قدیم زمانی هستند. برخی از متکلمان گمان می‌کنند که همه موجودات غیر از خداوند باید حادث زمانی باشند، و اگر موجود دیگری غیر از خدا را قدیم زمانی بدانیم، برای او شریک قائل شده‌ایم! در حالی که اینها متوجه نیستند آنچه می‌گویند بر خود زمان صادق نیست؛ یعنی خود زمان را نمیتوان حادث زمانی قلمداد کرد. آیا میتوان گفت زمانی بوده که زمان وجود نداشته است؟! پس خود زمان یک مصداق روشن از قدیم زمانی است؛ یعنی هیچ زمانی را نمیتوان اشاره کرد که زمان وجود نداشته باشد، بلکه همواره تا زمانی بوده، زمان هم بوده. (مترجم)

وباللامتناهي المطلق: هو غير المحدود من أي حيثية وجهة فلا بداية ولا نهاية
وبغض النظر عن بعد الزمان والمكان ووجودهما من عدمه، وليس مرادنا هو ال
(ما لا نهاية) في بعض المعادلات مثل:

$$1 + 1/2 + 1/4 + 1/16 \dots = 2$$

نامتناهی مطلق: چیزی که از هر حیث و جهت نامحدود است و نه آغازی دارد و نه پایانی؛ صرف نظر از بُعد زمان و مکان و وجود این دو از عدم او. منظور ما از «بینهایت» چیزی که در برخی معادلات ریاضی آمده نیست، مثل:

$$1 + 1/2 + 1/4 + 1/8 + 1/16 + \dots = 2$$

فالطرف الأيسر للمعادلة صحيح أنه يمتد إلى ما لا نهاية ولكن له بداية، ومثله الكون المسطح فصحيح أن المفروض أنه يتوسع إلى ما لا نهاية ولكن له بداية بدأ منها.

درست است که سمت چپ معادله، دارای بینهایت جمله است، اما سرآغازی دارد. مثال آن، مدل جهان مسطح می‌باشد که از نظر تئوری تا بینهایت گسترش می‌یابد ولی به هر حال سرآغازی دارد که از آنجا شروع شده است.

وهذا الدليل (العدم غير منتج) موضوعه أكبر من الحياة الأرضية وبالتالي فلا علاقة له بنظرية دارون، فإذا أردنا الاختصار نقول: إنَّ كون الأثر دال على المؤثر لا يعني أنَّ كل أثر دال على الله مباشرة، بل إنَّ سلسلة الآثار والمؤثرات لابد أن تنتهي إلى مؤثر أصيل (قديم أزلي وغني)؛ لأنَّ العدم غير منتج، وهذا المؤثر هو الله سبحانه وتعالى، وهذه الحياة الأرضية مجرد حلقة صغيرة في هذه السلسلة، فبالنتيجة الكلام في رد هذا الدليل لابد أن يكون في بداية المادة وإثبات أنها جاءت من العدم أو من لا شيء، وهذا لم يثبت أحد بل هم أثبتوا تقريباً أنَّ بداية الكون المادي هي الانفجار الكبير.

موضوع اين دليل (عدم نامولّد است) فراتر از حیات زمینی است؛ پس این استدلال، ربطی به نظریه داروین ندارد. اگر مطلب را خلاصه کنیم چنین می‌شود: اینکه وجود اثر دال بر مؤثر است، به این معنا نیست که هر اثری به طور مستقیم بر خداوند دلالت دارد، بلکه سلسله آثار و مؤثرها باید به یک مؤثر اصیل (قدیم، ازلی و غنی) خاتمه یابند؛ زیرا عدم مولّد و به وجود آورنده چیزی نیست. این مؤثر همان خداوند سبحان و متعال است و این حیات زمینی هم فقط حلقه‌ای کوچک از این سلسله می‌باشد. بنابراین گفتوگو در باب ردّ این استدلال باید حول محور آغاز ماده و اثبات اینکه ماده از عدم یا از هیچ چیز پدید آمده، صورت پذیرد. هیچ کس چنین چیزی را اثبات نکرده، بلکه آنچه تقریباً ثابت نموداند، این است که انفجار بزرگ سرآغاز جهان مادی می‌باشد.

وفي الحقيقة إنَّ للانفجار الكبير سبباً، وبالتالي ستستمر بعده سلسلة الأسباب حتى تنتهي إلى السبب الأصيل وهو الله سبحانه وتعالى، وإن شاء الله سنمر فيما يلي على النموذج القياسي أو الانفجار الكبير ودلالته على وجود الإله.

در واقع انفجار بزرگ خود سبب و علتی دارد و پس از آن نیز این سلسله
علل و اسباب ادامه می‌یابد تا به سبب اصیل که همان خداوند سبحان است
پایان پذیرد. به خواست خدا در ادامه به مدل استاندارد یا انفجار بزرگ و
دلالت آن بر وجود خداوند می‌پردازیم.
